|  |
| --- |
| اعوذ بالله من الشيطان الرجيم  بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم و لا الضالين محور صراط مستقيم  در اين آيات اخير عنايت فرموديد كه خداي سبحان سه گروه را معرفي كرد. به ما هم آموخت كه راه گروه اول را از حضرتش مسئلت كنيم كه آن راه منعم عليه است. و راه منعم عليه را هم در سورهٴ نسا مشخص كرد، فرمود راه نبيين و صديقين و شهدا و صالحين‌ است و كساني مي‌توانند همسفر با اينها باشند كه مطيع خدا و پيامبر باشند. \*«من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهدا و الصالحين»\*﴿1﴾. نقطهٴ مقابلش را هم در سورهٴ احزاب مشخص كرد فرمود \*«و من يعص الله و رسوله فقد ضل ضلالاً مبينا»\*﴿2﴾ پس در سورهٴ نساء فرمود: \*«من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم»\*﴿3﴾ در سورهٴ احزاب فرمود \*«و من يعص الله و رسوله فقد ضل ضلالاً مبينا»\*﴿4﴾ معلوم مي‌شود محور صراط مستقيم، انبيا و اوليا و ائمهٴ معصومين (عليهم السلام) كه اگر كسي مطيع اينها بود در صراط مستقيم است عاصي بود گرفتار ضلالت است. پس اينها مي‌شوند صراط مستقيم و مي‌شوند ميزان كه اطاعت و عصيان اينها همان صراط مستقيم بودن يا گرفتار ضلالت شدن را تأمين مي‌كند. اولين سفر سلوكي مطلبي كه هست اين است كه صراط، بين آغاز و انجام است. يك مبدأ و منتهايي بايد باشد تا راه را از مبدأ شروع بكند و به منتها ختم بشود. مبدأ اين راه كجاست؟ آيا مبدأ همانطوري كه گفتند سفر اول من الخلق الي الحق است اين چنين است يا اولين سفر هم من الحق الي الخلق است؟ انسان كه مي‌خواهد سفر كند از كجا سفر كند؟‌ در اين سوره به ما آموختند از خدا سفر كنيد يعني از رب العالمين سفر كنيد به مالك يوم الدين. از خدا به خدا. اگر صراط هست، اگر راه هست، آغاز اين راه جز رب العالمين أحدي نخواهد بود، پايان اين راه هم جز \*«مالك يوم الدين»\*﴿5﴾ احدي نخواهد بود،‌ كه \*«مالك يوم الدين»\*﴿6﴾ همان رب العالمين است و رب العالمين همان مالك يوم الدين است. از خدا آمدن و به سوي خدا رفتن. اين مبدأ و منتها را آيهٴ مباركهٴ \*«انا لله و انا اليه راجعون»\*﴿7﴾ تشريح مي‌كند. چگونه آمديم و چگونه مي‌رويم را، راههاي زيادي است بدها هم آمدند و از رب العالمينند و به مالك يوم الدين مي‌رسند، خوب‌ها هم از رب العالمينند و به مالك يوم الدين مي‌رسند. منتها خوبها از رب العالمينند با چهرهٴ رحمان و رحيم، در قيامت هم به حضور مالك يوم الدين مي‌رسند با اسمای جماليه محشورند. بدها هم از رب العالمينند با چهرهٴ اشد المعاقبين، در قيامت هم به مالك يوم الدين مي‌رسند اما \*«انا من المجرمين منتقمون»\*﴿8﴾ نصيب آنها مي‌شود. پس سيري كه از رب العالمين است و به مالك يوم الدين ختم مي‌شود اين سير اين راهها گوناگونند؛ يكي از آنها صراط مستقيم است بقيه غير مستقيم. صراط مستقيم آن است كه انسان را از رب العالميني كه چهرهٴ رحمت را نشان مي‌دهد، هدايت كند به مالك يوم الديني كه باز هم چهرهٴ جمال و رحمت او را نشان بدهد. كه انسان در قيامت به لقاي حق برسد و سخن حق را بشنود. ميسور انبياء در دنيا، ميسور مؤمنين در بهشت آنچه كه براي انبيا در دنيا ميسر بود براي مؤمنين در بهشت ميسر است ولو ضعيف‌تر. اگر موساي كليم كلام الله را شنيد در دنيا شنيد مؤمنين كلام الله را در قيامت مي‌شوند. اگر خداي سبحان با مؤمنين هم در قيامت سخن نگويد، با كفار هم كه سخن نمي‌گويد پس فرق مؤمن و كافر چيست؟ خدا وقتي عذاب كافر را بيان مي‌كند مي‌فرمايد:‌ ما در قيامت با او حرفي نداريم، \*«و لا يكلمهم الله يوم القيامة»\*﴿9﴾ معلوم مي‌شود مؤمنين كسانيند كه خدا در قيامت با او سخن مي‌گويد، نه سخن تشريحي، سخن تشريحي را هم كه در دنيا با ما گفت. اين سخن تشريحي در دنيا به عنوان \*«يا ايها الذين آمنوا»\* هر روز هست لذا شايسته است و ادب تلاوت اين است و اگر كسي شنيد \*«يا ايها الذين آمنوا»\* را يا خود تلاوت كرد \*«يا ايها الذين آمنوا»\* را بگويد (لبيك) ﴿10﴾ اين لبيك انشاء است. پس الان خطاب هست. و اگر در سورهٴ توبه فرمود \*«و ان احد من المشركين استجارک فاجره حتي يسمع كلام الله»\*﴿11﴾ يعني هم اكنون كلام است ولو تو تلفظ مي‌كني، تو تلاوت مي‌كني‌، ولي گوينده ديگري است. كلام، كلام خدا است. لذا شايسته است انسان در برابر كلام خدا ساكت باشد يا \*«ايها الذين آمنوا»\*، \*«و اذا قريءَ القرآن فاستمعوا له و انصتوا»\*﴿12﴾ الان هم خدا سخن مي‌گويد. منتها با الفاظ سخن مي‌گويد. با اين حروف و كلمات با ما سخن مي‌گويد و شايسته است كلامش را كه مي‌شنويم بگوييم لبيك. اما در قيامت با كفار سخن نمي‌گويد، معلوم مي‌شود با مؤمنين سخن مي‌گويد. و اين سخن گفتن يك نعمتي است. شنيدن كلام الله يك نعمتي است. و كفار از اين نعمت محجوبند و محرومند. خدا در قيامت با كافر سخن نمي‌گويد. \*«لا يكلمهم الله يوم القيامه»\*﴿13﴾‌ پس با مؤمنين سخن مي‌گويد. همانطوري كه موساي كليم در دنيا كلام الله را شنيد و مدهوش شد و از آن لذت، طرفي بست مؤمنين در بهشت كلام الله را مي‌شنوند كه لذت سماع كلام الله فوق هر لذتي است. پس خدا در قيامت با مؤمن سخن مي‌گويد.  سؤال... جواب: نعم كلام تعذيبيٌّ و هذا عين التعذيب لان كلامه فعله. لا بصوت يسمع و لا بنداء يقرع انما قوله فعله و اما كلام الذي تكلم به موسي (سلام الله عليه) و قال: \*«انّي انا ربك فاخلع نعليك انك بالواد المقدس طُويً»\*﴿14﴾ كلام \*«نزل به الروح الامين علي قلبك لتكون من المنذرين»\*﴿15﴾‌ هذا كلام يكلم به الله مقلب القلوب يكلم قلوب عباده. \*«نزل به الروح الامين علي قلبك لتكون من المنذرين»\*﴿16﴾. اين كلام را خداي سبحان در بهشت نصيب بهشتيان مي‌كند. چه اينكه در دنيا نصيب موساي كليم كرد. اين نعمت در دنيا نصيب انبياي خاص شد، در قيامت نصيب مؤمنين مي‌شود. بسياري از نعمي كه در دنيا در اختيار انبيا و اوليا قرار گرفت نمونه‌هاي آن نعم در بهشت نصيب مؤمنين مي‌شود. اگر موساي كليم با زدن عصا سنگ را منفجر كرد \*«فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا قد علم كلُّ أُناسٍ مشربهم»\*﴿17﴾ در قيامت مؤمن همانكه اراده كرد چشمه مي‌جوشد. ديگر نياز به كند و كاو نيست. فرمود \*«يفجرونها تفجيرا»\*﴿18﴾ اين انفجار عيون را به ارادهٴ مؤمنين نسبت داد. چشمه‌هاي بهشت طوري نيست كه نظير چشمه‌هاي دنيا باشد از هر گوشه‌اي چشمه‌اي بجوشد و لا غير هر گوشه‌اي چشمه است بهشتي ناچار بشود همانجا منزل كند و لا غير. چشمه در اختيار بهشتيان است هر جا بخواهند مي‌جوشد. \*«يفجرونها تفجيرا»\*﴿19﴾. مؤمنين اگر بخواهند در جاي معيني چشمه بجوشد مي‌جوشد. اگر موساي كليم اين كارها را كرد، در بهشت مؤمنين هم مي‌كنند. اين مقام هست که انسان مظهر فعل خداي سبحان و مظهر ارادهٴ خداي سبحان مي‌شود، مي‌فرمايد \*«لهم فيها ما يشاءون»\*﴿20﴾ هر چه بخواهند، در دنيا خداي سبحان هر چه بخواهد انجام مي‌شود، مؤمنين در بهشت مظهر اين ارادهٴ فعلي خداي سبحان‌اند هر چه بخواهند انجام مي‌شود. ديگر نيازي به حركت و ابزار كار و امثال ذلك ندارند. \*«لهم ما يشاءون فيها»\*﴿21﴾. با مشيت و اراده كار حل مي‌شود. خداي سبحان مبدأ و منتهاي صراط بنابراين اين راهي را كه انسان طي مي‌كند، آغازي دارد كه آغاز اين راه رب العالمين است، پاياني دارد كه پايان اين راه مالك يوم الدين است بين رب العالمين و مالك يوم الدين يعني بين الله و خود الله، چيزي جز "صراط عزيز حميد" كه صراط خداست فاصله نيست. آنكه اين راه را شناخت، نزديكترين راه است و بهترين راه، آنكه اين راه را نشناخت نمي‌داند به كجا مي‌رود ولي هر سمت رو بياورد بالاخره به مالك يوم الدين مي‌رسد، مي‌گويد \*«ربنا ابصرنا و سمعنا»\*﴿22﴾. اينطور نيست كسي از خدا ببرد و به غير خدا وصل بشود. به غير خدا يعني كجا برود؟ اگر ذات اقدس اله يك هستي نامحدود است از هستي نامحدود بيرون رفتن محال است انسان كجا برود؟‌ اگر به مهر خدا نگراييد، گرفتار قهر خدا مي‌شود. پس \*«انا لله و انا اليه راجعون»\*﴿23﴾ چه بدهايمان و چه خوبهايمان. منتها خوبها با صراط مستقيم مي‌روند، بدها از راه غير مستقيم مي‌روند. هم ‌سفران صراط و دشواري سلوك طي اين صراط مستقيم كار آساني نيست چون همسفران گرچه بزرگانند ولي كم‌اند. اين راه طولاني را انسان بايد طي كند. اميرالمؤمنين (سلام الله عليه) كه خود صراط مستقيم است مي‌فرمايد: «لا تستوحشوا في طريق الهدي لقلة أهله»﴿24﴾ اگر مي‌خواهيد اين راه را برويد، خيلي از اين راهها را بايد طي كنيد تا مثلاً به يك امامي به يك پيامبري به يك وليي به يك مؤمني برسي، اينطور نيست كه اطرافتان پر از مسافر باشد. اين راه رونده‌هايش كم‌اند. «لا تستوحشوا في طريق الهدي لقلة اهله»﴿25﴾ راهيان اين راه كمند. سالكان اين طريق كمند. ولي خوبها سالك اين راهند. رفقاي خوب داري شواهدي بر كم بودن همسفران در صراط مستقيم شاهد اوّل گرچه در آيات سورهٴ مباركه كه محل بحث است هم منعم عليهم را جمع آورد هم مغضوب عليهم را هم ضالين را، فرمود: \*«صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم و لا الضالين»\*﴿26﴾ هر سه را جمع آورد. اما در آن حديث معروف كه اميرالمؤمنين (سلام الله عليه) به كميل فرمود: «ان هذه القلوب أوعية فخيرها اوعاها»﴿27﴾ مردم را كه به سه دسته تقسيم مي‌كند، گروه اول را مفرد مي‌آورد. گروه دوم را هم مفرد مي‌آورد گروه سوم را جمع. مي‌فرمايد : «الناس ثلاثه عالم رباني و متعلم علي سبيل النجاة و همج رعاع اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح»﴿28﴾ اين گروه اول كه عالم رباني است مفرد است، گروه دوم كه متعلم علي سبيل نجات است آن هم مفرد است، گروه سوم فراوانند. لذا از او به جمع ياد كرده است. «همج رَعاع اتباع كل ناعق يميلون مع كُلّ ريح»﴿29﴾ سؤال... جواب: يعني طايفه. شاهد دوم بله اما نسبت به آنها قليل‌اند لذا جهنم پر مي‌شود ولي جنت هرگز پر شدني نيست. \*«لاملان جهنم من الجنة و الناس أجمعين»\*﴿30﴾ اما اين وعده و وعيد را در جريان بهشت نفرمود من بهشت را پر مي‌كنم، آدم خوبي كه برود آنجا را پر بكند كم است. جهنم پر مي‌شود، آدم بدي كه جهنم را پر كند به اندازهٴ كافي هست. البته ممكن است عده‌اي هم بعد جزء ﴿عتقاء الله من النار﴾ بشوند و مخلد نباشند، اما بالاخره اين دركات عظيم پر مي‌شود. سؤال... جواب: نه، فرمود \*«انّي اعلم ما لا تعلمون»\*﴿31﴾ همين كه در آن انبياء و اوليا و زهاد و علماء و صلحاء در بيايند كافي است و الا فرشتگان گفته‌اند‌ \*«اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك»\*﴿32﴾ جوابش اين است كه \*«انّي اعلم ما لا تعلمون»\*﴿33﴾ در اينها انبيا و اوليا پيدا مي‌شود كه از هر فرشته‌اي هم فرشته خوي‌تر است. اين جا دارد خلاصه.  سؤال... جواب: منافات با هدف خلقت ندارد. نه، افراد كمي هستند كه از همهٴ فرشتگان افضل‌اند و خيلي‌ها هستند كه سرانجام مشمول رحمت‌اند. چون مخلدين فقط كفار و منافقين‌اند و الا ديگران كه مخلد نيستند. پايان كار عده‌اي به بهشت است، يا به اعراف است. بالاخره به رحمت حق است منتها تحمل آن عذاب كار آساني نيست ولو يك لحظه‌اش. مگر عذاب آن عالم، ولو يك لحظه‌اش قابل تحمل است مثل عذاب دنياست؟ اينچنين نيست. سؤال... جواب:‌ خوب اگر جايش وسيع باشد كه هر كسي مثلاً جاي وسيعتر داشته باشد چون بهشتي‌ها عددشان كم بود زودتر پر مي‌شود كه جهنم چون كيپ هم اند ديرتر پر مي‌شود. سؤال... جواب: نه، غضب خدا محدود است، رحمت خدا هم محدود است آن رحمت مطلقه است كه نامحدود است. در بحثهاي قبل گذشت كه مردي در حضور امام رضا (سلام الله عليه) يك نامه‌اي خدمت حضرت نوشت كه «الحمد لله منتهي علمه» تا آنجا كه علم خداست، خدا را حمد مي‌كنم. حضرت فرمود: «ليس لعلمه منتهي». عرض كرد پس چه بگويم ؟ فرمود:‌ بگو «الحمد لله منتهي رضاه»﴿34﴾. رضا صفت فعل است محدود است. در برابرش غضب است، چيزي كه برابر دارد محدود است. مرز رضا مشخص است، مرز غضب هم مشخص است. هر دو زير پوشش قدرت مطلقه‌اند كه آن نامحدود است البته. بنابراين اين صراط مستقيم خطر وحشت هم دارد چون راهيان و سالكان كم‌اند، حضرت فرمود: «لا تستوحشوا في طريق الهدي لقلة أهله»﴿35﴾ اما همين چند نفري كه اين راه را طي مي‌كنند رفقاي خوبي‌اند. به ياد تواند يك مقداري كه اين راه را طي كني، آن وحشت برطرف مي‌شود. از كمي همراهان د راين راه نترسيد مطلب ديگر اين است كه، مي‌گويد من تنهايي چگونه اين كار را انجام بدهم؟ در حالي كه خيلي‌ها با من موافق نيستند من چگونه اين كار را انجام بدهم؟ چگونه اين راه را طي بكنم؟ خداي سبحان به رسولش (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود: \*«لا تكلف الا نفسك»\*﴿36﴾؛ اگر هيچ كسي با تو همكاري نكرد، تو صحنه را ترك نكن. نگو حالا با من نيستند اكثري كه با من نيستند من چرا مبارزه كنم عليه كفر و طغيان. اين كار اولياي الهي است كه خودشان صراط مستقيمند مي‌آيند و عده‌اي را هم به همراه فرا مي‌خوانند و دعوت مي‌كنند. انسان نبايد بگويد دنياي كنوني اين معنا را نمي‌پذيرد و نمي‌پسندد. ما هر چه جلوتر مي‌رويم سالكان اين راه كم‌اند. از طريق حق براي كمي اهل خير فرمود وحشت نكنيد. «لا تستوحشوا في طريق الهدي لقلة أهله»\*﴿37﴾ و قلة الأهل منشأالظلمة، و الوحدة منشأ الظلمة. قال ﴿عليه السلام﴾ «لا تستوحشوا في طريق الهدي لقلة أهله»﴿38﴾ لان هذه الطريق عقبات كعوده ليست سهلاً لان النار حفت بالشهوات و الجنه حفت بالمکاره. قال سبحانه و تعالي \*«فلا اقتحم العقبة»\*﴿39﴾‌ پس صراط مستقيم عقبة \*«فلا اقتحم العقبة و ما ادراك ما العقبة فك رقبة او اطعام في يوم ذي مسغبة»\*﴿40﴾ فهذه عقبة كعوده. بنابراين اين راه مقداري وحشت دارد بعد انسان وقتي مقداري اين راه را طي كرده است مأنوس مي‌شود. برتري راه و برتري راهيان همسفران اين راه انبياي پيشين هم هستند ولي نبايد گفت به اينكه اسلام كه كاملتر از اديان ديگر است ما چگونه به خداي سبحان عرض مي‌كنيم \*«صراط الذين انعمت عليهم»\*﴿41﴾ براي اينكه ما پيرو قرآنيم و آنها پيرو تورات و انجيل و امثال ذلكند. و قرآن بالاتر از انجيل و تورات است. ما چگونه از خداي سبحان مسئلت مي‌كنيم \*«صراط الذين انعمت عليهم»\*﴿42﴾ اين منعم عليهم هم در سورهٴ نساء بيان شده‌اند كه نبيين‌اند ما يك راه بالاتر از آنها داريم. راه ما بالاتر از راه نبيين گذشته است. چگونه ما مي‌گوييم خدايا راه انبياء پيشين را به ما بده؟ اين سؤال منشأش خلط بين راه و روندهٴ‌ راه است البته راهي كه اسلام آورد قويتر از راهي است كه انبيای پيشين آوردند. بالاتر است و بهتر اما سالكين اين راه، مؤمنين اين راه، افراد عادي بالاتر از انبيای پيشينند؟ يا آنها اين راه را به مرحله نهايت رساندند هر اندازه كه آوردند به نهايت رساندند. اسلام يك راه عميقتر و گسترده‌تر و پردامنه‌تر آورد و خيلي‌ها در حاشيهٴ راه ماندند. اگر كسي مسلمان شد به اين معنا نيست كه از انبيای پيشين بالاتر است. اگر قرآن از تورات بالاتر است، معنايش اين نيست كه مسلمان از انبيای بني اسرائيل بالاتر است. ما مي‌گوييم \*«صراط الذين انعمت عليهم»\*﴿43﴾ راه اين راهياني كه به تو نزديكند و آن راه را طي كردند و به تو مي‌رسند راه اينها را به ما بده. توفيقي بده كه ما هم اين راه را بتوانيم طي كنيم. البته قرآن بر تورات، بر انجيل أفضل است و نسبت به آنها أرجح است. اما اين معنايش اين نيست كه يك مسلمان از انبياي بني اسرائيل أفضل و أرجح باشد. پس اگر ما راه نبيين را از خداي سبحان مسئلت مي‌كنيم يعني اين راهي كه همهٴ انبيا آوردند و قرآن، كاملتر و برتر و بالاترش را آورد و انبياي پيشين اين راه را به خوبي طي كردند، توفيقي به ما بده كه ما هم دنبالهٴ انبيای پيشين برويم. البته دنبالهٴ‌ هدايت تو مي‌آييم. اقتداي پيامبر به هدايت الهي خداي سبحان وقتي رسولش را مخاطب مي‌كند، نمي‌گويد به دنبال انبياي گذشته برو، نمي‌گويد به انبياي گذشته اقتدا بكن مي‌‌فرمايد: \*«فبهداهم اقتده»\*﴿44﴾ به آن اصل هدايتي كه نصيب اينها شده است به همان هدايت آنها اقتدا بكن. نه به آنها اقتدا بكن، نفرمود به موسي اقتدا بكن، به موسي و عيسي (عليهما السلام) اقتدا بكن. فرمود: \*«فبهداهم اقتده»\*﴿45﴾ به آن هدايتي كه نصيب اينها شده است اقتدا بكن. مقتداي تو هدايت الله است نه موساي كليم. مقتداي تو هدايت الله است نه عسياي مسيح. نفرمود فبهم اقتده، فرمود: \*«فبهداهم اقتده»\*﴿46﴾ ما هم همان را مسئلت مي‌كنيم. سؤال... جواب: ملة ابراهيم نه ابراهيم، ملة همان هدايت الهي است نه هر چه ابراهيم گفت هر چه ما به ابراهيم گفتيم.  سؤال... جواب: امة است \*«ابراهيم كان امة قانتا»\*﴿47﴾ ملة يعني دين. دين را خدا داد. فرمود اين دين را اطاعت كن. \*«فبهداهم اقتده»\*﴿48﴾، \*«و اتبع ملة ابراهيم»\*﴿49﴾ ملة يعني دين. خود ابراهيم به تنهايي امت است چون سازندهٴ‌ يك حكومتي است و جمعيتي را به يك هدف آشنا مي‌كند \*«ابراهيم كان امة قانتا»\*﴿50﴾. سوال... جواب: علماء امتي؟ ظاهراً‌ اهل بيت (عليهم السلام) مرادند. يعني ائمه (عليهم السلام) مرادند.  سؤال... جواب:‌ بله مي‌گويند \*«صراط الذين انعمت عليهم»\*﴿51﴾ يكي از آن انعمت عليهم، خودش است. مي‌گويد آن راهي هم كه به من دادي. خودش هم جزء منعم عليهم است. سؤال... جواب: چرا خود آنها هم جزو منعم عليهم هستند ديگر. چون جزء منعم عليهمند مي‌گويند آن راهي كه به ما نعمت دادي به ما نشان دادي براي ما معين كردي،‌ توفيق طي‌اش را هم به ما بده. سؤال... جواب:‌ نه، أنعمت گذشته است، عليهم راهش مشخص است. با هم انعام كردي. انعمت علي. الان هم اينها مي‌گويند خدايا تو را شكر مي‌كنيم كه ما را به دين راهنمايي كردي. خداي سبحان هم به رسولش فرمود: \*«ما انت بنعمة ربك بمجنون»\*﴿52﴾ \*«و اما بنعمة ربك فَحَدِّث»\*﴿53﴾ اينهم مي‌تواند بگويد صراطي كه بر من منت نهادي و انعام كردي توفيق طي آن راه را به من بده. سؤال... جواب: اسلام آوردند اما به همان دليلي كه \*«تلك الرسل فضلنا بعضعم علي بعض»\*﴿54﴾ به همان دليل اسلام هم درجاتي دارد. خطوط كلي اسلام يكيست. برتري و تفاضل نبي مكرم اسلام، قرآن و امت اسلامي و اما اگر \*«تلك الرسل فضلنا بعضهم علي بعض»\*﴿55﴾ \*«و آتينا داود زبورا»\*﴿56﴾‌ يا امثال ذلك اين نشانهٴ تفاضلي است كه بين درجات انبياست. دربارهٴ قرآن كريم هم فرمود به اينكه گرچه قرآن كريم، كتب انبياي پيشين را تصديق مي‌كند،‌ اما بر همهٴ كتب انبياي پيشين هيمنه و سلطه دارد. آن را در سورهٴ مائده اينچنين بيان فرمود. آيهٴ ٤٨ سورهٴ مائده است در عين حالي كه به كتب انبياي پيشين احترام مي‌گذارد مي‌فرمايد كه خطوط اصلي كه انبياء آوردند يكي است اما اسلام عميق‌تر يعني قرآن عميق‌تر و نهايي‌تر را آورده است. گرچه اين نظير عند الله اسلام اما فرمود \*«و انزلنا اليك الكتاب بالحق مصدقاً لما بين يديه من الكتاب»\*﴿57﴾ آن كتابهايي كه قبل از قرآن كريم نازل شده است، همهٴ‌ مطالب آنها را قرآن تصديق مي‌كند و روي همهٴ مطالب آنها صحه مي‌گذارد اما \*«ومهيمنا عليه»\*﴿58﴾ اين قرآن بر كتابهاي انبياي پيشين مهيمن است مسيطر است، هيمنه دارد، سلطه دارد، نظر دارد،‌ احاطه دارد، فوق آنهاست. دربارهٴ تورات و انجيل نيامد كه انجيل مهيمن بر تورات است فرمود \*«مصدقا لما بين يديه»\*﴿59﴾ كتابهاي انبياي پيشين را فقط در حد تصديق ستود فرمود: اين \*«مصدقا لما بين يديه»\*﴿60﴾ اما نوبت به قرآن كه مي‌رسد مي‌فرمايد نه تنها مطالب انبياي پيشين را تصديق مي‌كند، امضا مي‌كند بلكه كمبودش را جبران مي‌كند. يك وقت شما يك ورقه‌اي را امضا مي‌كنيد مي‌گوييد مراتب متن مورد تأييد است يك وقت يك حقيقتي را هم در كنارش مي‌نويسيد، اضافه مي‌كنيد كه به اعتبار آن حقيقت كمبود مسائل گذشته ترميم مي‌شود. قرآن اينچنين نيست كه فقط امضا كرده باشد كتب انبياي سلف را. بلكه هيمنه دارد، نظر دارد، اشراف دارد. اينجا نظر و هيمنه و اشراف به مراتب وجودي بر مي‌گردد. بايد در مراحل عالي‌تر باشد تا مهيمن و مسيطر باشد. قهراً رسول الله هم مهيمن بر انبياي پيشين است. امت مرحومه هم اگر بتوانند مسلمان راستين باشند، مهيمن بر همهٴ امم خواهند بود. چون هر امتي به اندازهٴ كتابش مي‌تواند رشد كند. هر پيامبري انسانها را به مقدار متاع كتابش دعوت مي‌كند و به اندازهٴ كتابش مردم را هدايت مي‌كند. اگر قرآن بر ديگر كتب هيمنه دارد، رسول خدا هم بر ديگر انبيا (عليهم السلام) هيمنه دارد امت مرحومه هم بر ديگر امم هيمنه دارند و بهشت هم، درجات اينها نسبت به درجات پيشينيان هم مهيمن‌اند. ممكن نيست كتاب مهيمن باشد، دين مهيمن باشد، صراط مهيمن نباشد. يا سالكان آن صراط مهيمن نباشند. سوال... جواب: همهٴ انبياء اسلام آوردند، اسلام يعني انقياد در برابر خداي سبحان كه خطوط كلي‌اش توحيد است و نبوت است و معاد. سؤال... جواب: نه دربارهٴ ابراهيم خليل (سلام الله عليه) كه دارد \*«ملة أبيكم ابراهيم هو سماكم المسلمين من قبل»\*﴿61﴾ و سخن از مسلمان بودن ابراهيم خليل هم مطرح است كه حنيفا مسلماً‌ منتها هيچكدام از انبياء اوّل المسلمين نيستند. معلم اوّل و ثاني از منظر اهل تحقيق و معنا در قرآن كريم دو جا سخن از اوّل المسلمين است كه هر دو جا ناظر به رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) است. كه قرآن رسول الله را به عنوان اول مسلمين معرفي مي‌كند. اين اول المسلمين نه يعني در بين امت اول كسي كه اسلام آورد منم بعد امت كه اوّليت زماني باشد، زيرا اگر مراد اوليت تاريخي و زماني باشد، هر پيامبري نسبت به امت خودش اوّليت زماني داشت از نظر اسلام، چه اينكه هر پيامبر پيشين نسبت به انبياي بعد از نظر سبق زماني اوّل المسلمين بود. معلوم مي‌شود اوليت رتبي و مقامي و وجودي است كه تنها مخصوص رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) است. او من الصدر الي الساقه اول المسلمين، اوست بعد ديگران. معمولا در اين كتابهاي عقلي وقتي كه مي‌خواهند معلمين بشري را يادآور بشوند مي‌گويند ارسطو معلم اول است و فارابي معلم ثاني، اين يك اصطلاحي است عقلي. ولي بين اهل تحقيق و اهل معني، وقتي كه مي‌گويند معلم اول، منظور وجود مبارك رسول الله (صلي الله عليه و آله و سلم) است. وقتي مي‌گويند معلم ثاني يعني علي‌بن ابيطالب. اصطلاح اهل تحقيق اين است. اين حرف معلم اول است. يعني معلم من الاولين و الاخرين است. معلم ثاني هم همينطور است. اين از بياني كه امام سجاد (سلام الله عليه) فرمود خداي سبحان انبيا را و اوليا را معلمين الهي قرار داد، فرمود «سيدهم محمد (صلي الله عليه و آله و سلم) و ثانيهم علي ﴿عليه السلام﴾ و ثالثهم...﴿62﴾ آنگاه اسامي ائمه عليهم السلام را مي‌برد. اين مي‌شود معلم اول آن هم مي‌شود معلم ثاني. اين معلم اول و معلم ثاني تو تاريخ نيست كه نظير ارسطو و فارابي كه. اين فرق وجوديست. لذا دو جاي قرآن سخن از اول المسلمين است كه تنها مخصوص رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) است. او من الصدر الي الذيل مي‌شود اول المسلمين، ديگران تابع او هستند. قهراً او مهيمن بر همهٴ انبياست كتاب او هم مهيمن بر ديگر كتب خواهد بود. سؤال... جواب: خب كمال وجودي است ديگر. خب ديگر اين خداي سبحان عطيهٴ الهي است كه لا يسئل عما يفعل. ديگري اگر لايق بود مي‌گرفت ديگر چون \*«الله اعلم حيث يجعل رسالته»\*﴿63﴾. سؤال... جواب: بالاخره آنكه خداي سبحان مي‌داند كه اگر يك نعمتي را به يك كسي بدهد او از اين نعمت خوب استفاده نمي‌كند. نظير \*«واتل عليهم نبأ الذي آتيناه آياتنا فانسلخ منها»\*﴿64﴾ گاهي بعض انسان از پوست در مي‌آيد. خيلي‌ها خدا سبحان به عنوان آزمايش به آنها نعمت داد از پوست در آمدند. اينكه انسان اگر مثلاً‌ خداي ناکرده نبوت را رسالت را به يك همچنين آدمي مي‌داد، آنگاه تغول مي‌كرد بر خداي سبحان افتراء مي‌بست چه مي‌كرديم؟ لذا خداي سبحان به كسي وحي مي‌دهد كه هرگز از پوست در نيايد. و چيزي او را از صراط مستقيم جدا نكند. سؤال... عدم اجباري بودن هدايت الهي جواب: خب آن ديگر فرمود \*«لو شاء ربك لامن من في الارض كلهم جميعا»\*﴿65﴾ فرمود اگر خدا بخواهد با جبر و اجبار همهٴ بشرهاي عالم مسلمان بشوند، مي‌شود. ولي آن راه تكليف نيست آن راه تكامل نيست. فرمود \*«لو شاء»\* اگر خدا بخواهد، \*«لهداكم اجمعين»\*﴿66﴾ همهٴ شما را هدايت مي‌كند. يعني همهٴ شما را تكوينا با اجبار و اضطرار مجبور به هدايت مي‌كند. وگرنه تشريعا كه هدايت كرده است فرمود \*«هدي للعالمين»\*﴿67﴾ \*«هدي للناس»\*﴿68﴾ \*«نذيرا لبشر»\*﴿69﴾. \*«ذكري للبشر»\*﴿70﴾. منظور اين است كه اگر خدا بخواهد با اجبار مردم را هدايت بكند، هيچ‌كسي در عالم كافر نخواهد ماند. اسلام يعني ايمان،‌ اعتقاد و اخلاق و عمل اين اعتقاد درجاتي دارد، اخلاق درجاتي دارد و اعمال درجاتي دارد، هر پيامبري به يك درجهٴ خاص مي‌رسد. \*«تلك الرسل فضلنا بعضهم علي بعض»\*﴿71﴾ آنها كه مي‌گويند \*«لا نفرق بين احد من رسله»\*﴿72﴾ يعني در مقام اعتقاد اين حرف ماست يعني حرف ما انسانهاست. حرف ماهاست كه ما مي‌گوييم به همهٴ‌ انبياء معتقديم. در مراكز ديني هم وقتي كه مي‌خواهيم اظهار ادب بكنيم از آدم (سلام الله عليه) تا عيساي مسيح (سلام الله عليه) نسبت به همهٴ آنها عرض ادب مي‌كنيم. چه اينكه نسبت به پيشگاه حضرت خاتم عرض ادب مي‌كنيم. (سلام علي آدم صفوه الله) تا برسيم به حضرت عيساي مسيح (سلام الله عليه) \*«لا نفرق بين احد منهم»\*﴿73﴾ در بعد اعتقاد همه انبيايند همه معصومند همه من عند اللهند همه براي هدايت مردم و امثال ذلك. اين حرفي است كه خدا به ما آموخت بگوييم \*«لا نفرق بين احد منهم»\*﴿74﴾ اما حرف خدا اين است \*«تلك الرسل فضلنا بعضهم علي بعض»\*﴿75﴾ اينطور نيست كه همه در يك درجه باشند. پس انبياء در يك درجه نيستند. چون كتابهاي آنها در يك درجه نيست تا برسيم به كسي كه مهيمن بر ديگر انبياء باشد، كتاب او هيمنه بر كتب انبياي پيشين داشته باشد. پس گرچه \*«ان الدين عند الله الاسلام»\*﴿76﴾، اما آن قلهٴ اسلام را رسول خدا آورد، آن اوج اسلام را رسول خدا آورد و خودش هم به آن اوج رسيده است، شده اول المسلمين. يعني از اينطرف كه مي‌رسيم آخرين مرحله اوست در قوس نزول اول الفيض و اول ما خلق الله نور نبي است. «و الحمد لله رب العالمين» پاورقي‌ها: (1) سورهٔ نساء، آيهٔ 69. (2) سورهٔ احزاب، آيهٔ 36. (3) سورهٔ نساء آيهٔ 69. (4) سورهٔ احزاب، آيهٔ 36. (5) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4. (6) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4. (7) سورهٔ بقره، آيهٔ 156. (8) سورهٔ سجده، آيهٔ 22. (9) سورهٔ بقره، آيهٔ 174. ﴿10﴾ وسائل الشيعة، ج 6، ص 69. (11) سورهٔ توبه، آيهٔ 6. (12) سورهٔ اعراف، آيهٔ 204. (13) سورهٔ بقره، آيهٔ 174. (14) سورهٔ طه، آيهٔ 12. (15) سورهٔ شعراء، آيات 193 ـ 194. (16) سورهٔ شعراء، آيات 193 ـ 194. (17) سورهٔ بقره، آيهٔ 60. (18) سورهٔ انسان، آيهٔ 6. (19) سورهٔ انسان، آيهٔ 6. (20) سورهٔ فرقان، آيهٔ 16. (21) سورهٔ ق، آيهٔ 35. (22) سورهٔ سجده، آيهٔ 12. (23) سورهٔ بقره، آيهٔ 156. (24) نهج البلاغه، خطبهٔ 201. (25) نهج البلاغه، خطبهٔ 201. (26) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 7. (27) نهج البلاغه، حكمت 147. (28) نهج البلاغه، حكمت 147. (29) نهج البلاغه، حكمت 147. (30) سورهٔ سجده، آيهٔ 13. (31) سورهٔ بقره، آيهٔ 30. (32) سورهٔ بقره، آيهٔ 30. (33) سورهٔ بقره، آيهٔ 30. (34) بحار، ج 10، ص 246. (35) نهج البلاغه، خطبه 201. (36) سورهٔ نساء، آيهٔ 84. (37) نهج البلاغة، خطبه 201. (38) نهج البلاغه، خطبه 201. (39) سورهٔ بلد، آيهٔ 11. (40) سورهٔ بلد، آيات 11 ـ 14. (41) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 7. (42) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 7. (43) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 7. (44) سورهٔ انعام، آيهٔ 90. (45) سورهٔ انعام، آيهٔ 90. (46) سورهٔ انعام، آيهٔ 90. (47) سورهٔ نحل، آيهٔ 120. (48) سورهٔ انعام، آيهٔ 90. ﴿49﴾ سورهٔ نساء، آيهٔ 125. (50) سورهٔ نحل، آيهٔ 120. (51) سورهٔ فاتحة الكتاب، 7. (52) سورهٔ قلم، آيهٔ 2. (53) سورهٔ ضحي، آيهٔ 11. (54) سورهٔ بقره، آيهٔ 253. (55) سورهٔ بقره، آيهٔ 253. (56) سورهٔ اسراء، آيهٔ 55. (57) سورهٔ مائده، آيهٔ 48. (58) سورهٔ مائده، آيهٔ 48. (59) سورهٔ مائده، آيهٔ 48. ﴿60﴾ سورهٔ مائده، آيهٔ 48. (61) سورهٔ حج، آيهٔ 78. (62) بحار، ج 1، ص 180. (63) سورهٔ انعام، آيهٔ 124. (64) سورهٔ اعراف، آيهٔ 175. (65) سورهٔ يونس، آيهٔ 99. (66) سورهٔ نحل، آيهٔ 9. (67) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 96. (68) سورهٔ بقره، آيهٔ 185. (69) سورهٔ مدثر، آيهٔ 36. (70) سوه مدثر، آيهٔ 31. (71) سورهٔ بقره، آيهٔ 253. (72) سورهٔ بقره، آيهٔ 285. (73) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 84. (74) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 84. (75) سورهٔ بقره، آيهٔ 253. (76) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 19. |
|  |
| |  |  |  | | --- | --- | --- | |  |  |  | |